

علم أصول الفقه

٤٤

اوامر ١٣-١٠-٩٥

دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

نکات پایانی در بحث امر

- نکات پایانی در بحث امر
- در انتهای بحث امر به چند نکته اشاره کنیم که در واقع تکملة بحث‌های قبلی هستند:

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- بیان مرحوم آخوند در مسأله
- صاحب کفایه - رضوان الله علیه - می فرماید
- اکثر مخالفین ما با این موافق هستند که
«يجوز الأمر بشيء مع علم أمر بانتفاء
شرطه» ولی از نظر شیعه جایز نیست.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- ۱. آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟
- آیا در جایی که آمر می داند شرط امر او حاصل نیست و در نتیجه مأمور به هم حاصل نخواهد شد، می تواند به چیزی امر کند یا خیر؟
- خواه آمر در مقام امر، آن شرط را به صراحت ذکر می کند و خواه آن را به صراحت ذکر نکند.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، مى تواند امر كند؟

- فصل لا يجوز أمر الأمر مع علمه بانتفاء شرطه
- خلافا لما نسب إلى أكثر مخالفتنا ضرورة أنه لا يكاد يكون الشيء مع عدم علته كما هو المفروض هاهنا فإن الشرط من أجزائها و انحلال المركب بانحلال بعض أجزائه مما لا يخفى و كون الجواز فى العنوان بمعنى الإمكان الذاتى بعيد عن محل الخلاف بين الأعلام.
- نعم لو كان المراد من لفظ الأمر الأمر ببعض مراتبه و من الضمير الراجع إليه بعض مراتبه الآخر بأن يكون النزاع فى أن أمر الأمر يجوز إنشاء مع علمه بانتفاء شرطه بمرتبة فعلية.

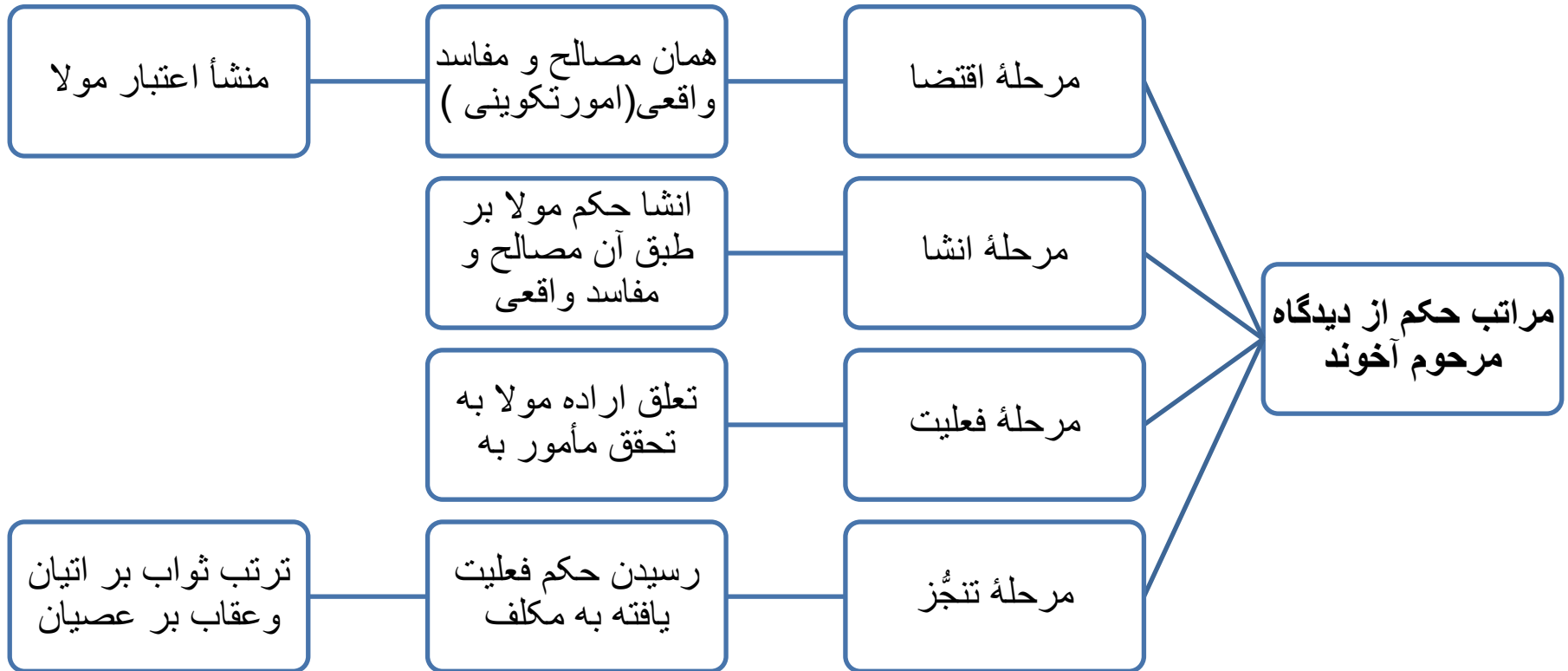
آيا أمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- [تصوير النزاع فيه]
- و بعبارة أخرى كان النزاع في جواز إنشائه مع العلم بعدم بلوغه إلى المرتبة الفعلية لعدم شرطه لكان جائزا و في وقوعه في الشرعيات و العرفيات غنى و كفاية و لا يحتاج معه إلى مزيد بيان أو مئونة برهان.

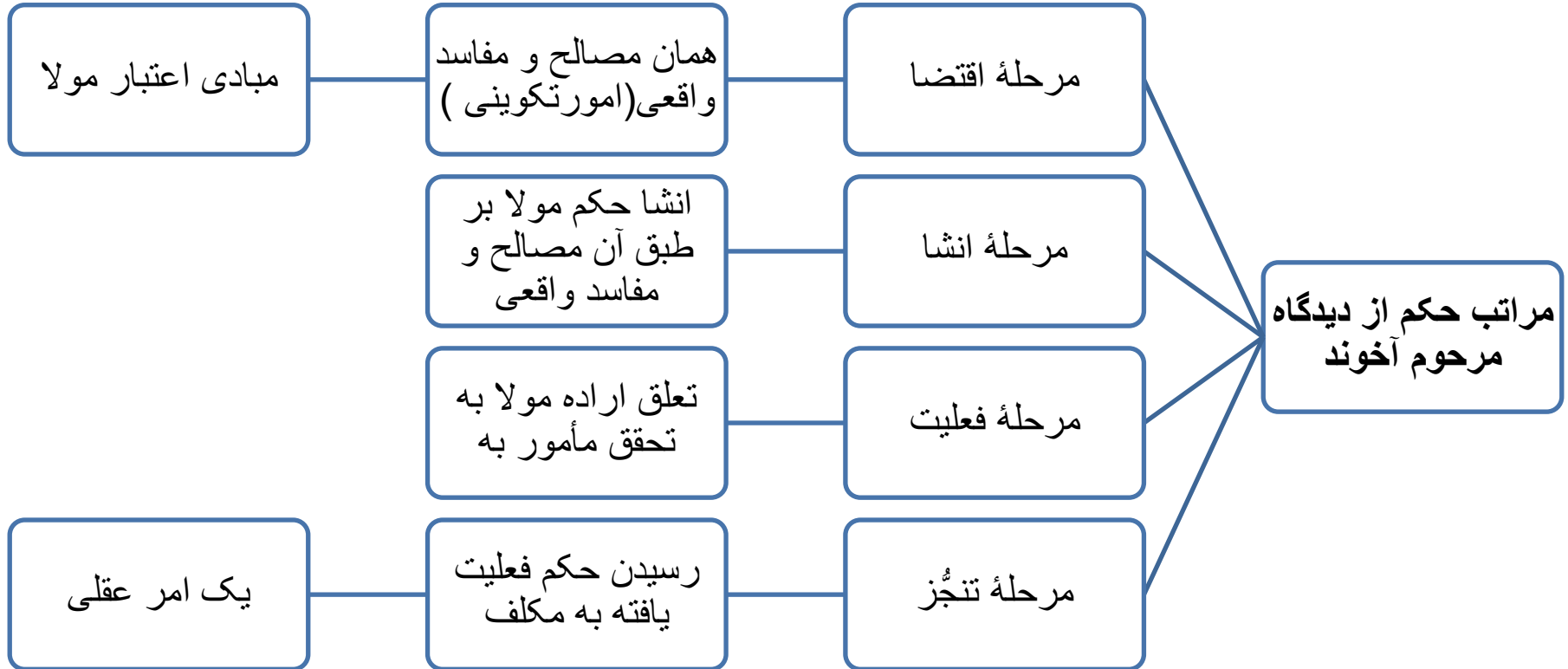
آيا أمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- و قد عرفت سابقا أن داعى إنشاء الطلب لا ينحصر بالبعث و التحريك جدا حقيقة بل قد يكون صوريا امتحانا و ربما يكون غير ذلك.
- و منع كونه أمرا إذا لم يكن بداعى البعث جدا واقعا و إن كان فى محله إلا أن إطلاق الأمر عليه إذا كانت هناك قرينة على أنه بداع آخر غير البعث توسعا مما لا بأس به أصلا كما لا يخفى.
- و قد ظهر بذلك حال ما ذكره الأعلام فى المقام من النقض و الإبرام و ربما يقع به التصالح بين الجانبين و يرتفع النزاع من البين فتأمل جيدا.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟



آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟



ملاک

اراده

اعتبار

ابراز

احراز

تنجز^۳

مراحل حکم

مراحل حکم

- مراحل حکم
- حکم شرعی چگونه پیدا می شود؟ چه مراحل طی را طی می کند؟ هر حکمی در طی مراحل، اعتبار می شود.

مراحل حکم

- اولین مرحله، ملاکات حکم است.
- ملاک حکم از سنخ حکم نیست؛ بلکه یک امر تکوینی مستقل از اعتبارات شرعی است. ملاک، ریشه و مبدء حکم می‌باشد و به تعبیر شهید صدر، چیزی در واقع وجود دارد که برای تأمین آن امر واقعی، یک اعتباری صورت می‌گیرد. در بیان دیگر می‌توان گفت: چیزی در واقع هست که اثر آن، مطلوبیت و مبعوضیت در شارع است.

مراحل حکم

- دومین مرحله اراده شارع است. در پی وجود ملاک، اراده‌ای به تناسب آن در شارع شکل می‌گیرد. اگر محبوبیت و مصلحتی دارد، شوق شارع به تحقق آن و اگر مبعوضیت و مفسده‌ای دارد، اراده‌ی شارع به ترک و اجتناب از آن تعلق می‌گیرد.

مراحل حکم

- مرحله سوم اعتبار و جعل حکم است. وقتی اراده‌ای به تناسب ملاکی که در آن امر واقعی وجود دارد، ایجاد شود، یک اعتبار شرعی شکل می‌گیرد. یعنی وقتی اراده‌ی تحصیل مصلحت یا اجتناب از مفسده در نفس شارع پیدا شود، به تناسب آن یک اعتبار حاصل می‌شود. این اعتبار خود حکم است. مراحل قبل از اعتبار، یعنی ملاک و اراده، خود حکم نیستند؛ بلکه مبدء حکم به حساب می‌آیند. حکم آنجا است که اعتباری متناسب با اراده (اراده‌ای که خود متناسب با ملاک بود) شکل گیرد.

مراحل حکم

- • مرحله چهارم ابراز است.
- این اعتبار باید برای مکلفان بیان شود تا اثر مورد نظر شارع، یعنی جهت دادن به رفتارهای مکلفان، حاصل گردد. این مرحله را ابراز حکم می‌نامیم.

مراحل حکم

- • مرحله پنجم احراز حکم است.
- • وقتی ابراز به گونه‌ای تحقق یابد که حکم شارع و اعتبار او برای مکلف احراز شود، این مرحله تحقق می‌یابد.
- • احراز ممکن است وجدانی باشد، مثل مواردی که بیان شارع را به گوش خود می‌شنویم و ممکن است تشریحی و تعبدی باشد، مثل خبر واحد که شارع آن را برای احراز بیان خود به عنوان حجت اعتبار کرده است.

مراحل حکم

- مرحله ششم تنجز حکم است.
- وقتی ابراز برای مکلف احراز شود، عقل حکم می‌کند که این حکم برای مکلف منجز است.

مراحل حکم

- در نتیجه در هر حکمی با این مفاهیم مواجهیم: ملاک، اراده، اعتبار، ابراز، احراز و تنجز یا تنجیز. از این مفاهیم که مراحل حکم هستند، برخی قبل از اعتبار و برخی بعد از اعتبار قرار دارند. ملاک و اراده که قبل از حکمند، از امور تکوینی به حساب می‌آیند. واقعی بودن آنها را می‌توان در مثال زیر این گونه شرح داد:
- شرب خمر، زیان بدنی دارد، باعث از دست رفتن عقل می‌شود. هر کس شراب بخورد، چه بداند شرب خمر قانوناً حرام است و چه نداند، شراب در بدن او تاثیر می‌گذارد. اعتبار یا عدم اعتبار تأثیری در اثر خمر ندارد. مفسده‌ی موجود در شرب خمر موجب می‌گردد اراده‌ای در نفس شارع تحقق یابد. اراده‌ی شارع به اجتناب مکلفان از خمر تعلق می‌گیرد. خود اراده نیز یک امر واقعی است. اینجا است که شارع بر اساس اراده‌ای که بر طبق ملاک حاصل شده، حکمی را جعل می‌کند.

مراحل حکم

- اعتبار یا به تعبیری انشاء مثلاً از طریق وحی به پیامبر ابلاغ می‌شود و پیامبر مسئول رساندن این حکم یعنی حرمت شرب خمر است. وقتی بیان به مردم برسد و احراز شود، تنجز حاصل می‌شود. بیان محرز، موضوع تنجز است. اگر شارع بیان کند، اما به مکلفان نرسد، ابراز محقق شده؛ اما احراز و در نتیجه تنجز صورت نگرفته است. زیرا عقل با بیان محرز حکم می‌کند که مکلف در مقابل تکلیف مسئول است؛ اگر انجام دهد، ثواب می‌بیند و اگر انجام ندهد، مستحق عذاب می‌شود. تنجز یک داوری عقلی است. پس از خود حکم خارج است.

مراحل حکم

- چند نکته

- ۱. مقایسه‌ی قانون شرعی با قانون بشری: همواره کار شارع با موالی اعتیادیه (رؤوسای عادی) مقایسه می‌شود. هم شهید صدر و هم اصولی‌های دیگر این گونه عمل کرده‌اند. انسان‌هایی که ریاست و مولویت دارند، وقتی می‌خواهند حکم کنند، این مراحل را طی می‌نمایند. آنها ملاکی را درک می‌کنند، بر اساس آن اراده‌ای در آنها پیدا می‌شود، بر طبق آن اراده، حکمی اعتبار می‌شود و این حکم برای دیگران ایراز می‌گردد. حکم خداوند با چنین انسان‌هایی مقایسه و همان مراحل نیز به آن نسبت داده می‌شود. در حالی که واضح است چنین تعابیری در مورد خداوند دقیق نیست. درست است خداوند نیز ملاکی را درک می‌کند، اما درک او و علم او همانند انسان مسبوق به جهل نیست. اراده‌ی او نیز اگر چه از حیث مفهوم با اراده‌ی انسان یکی است؛ اما به حقیقت متفاوت است. اراده مشترک لفظی نیست؛ اما مقول به تشکیک است. اراده‌ی خداوند با اراده‌ی انسان مصداقا فرق می‌کند.

مراحل حکم

- اعتبار هم همین طور است. اعتبار در انسان یک کار و فعالیت ذهنی است. ما در واقع یک مفهومی را با اعتبار، جعل و ایجاد می‌کنیم. این جعل و ایجاد با استفاده از آن مفاهیمی که از حقایق درک کرده‌ایم، صورت گرفته است. به عبارت دیگر ذهن ماده‌ی خام خلاقیت خویش را از عالم عین و حقیقت گرفته است. او در این ماده‌ی خام تصرف می‌کند و مفاهیمی را ایجاد می‌کند که واقعیت عینی ندارند و خود ذهن به واقعی بودن آنها اذعان دارد. مثلاً مالکیت در نظر ذهن یک نوع سلطه‌ی اعتباری است که با سلطه‌ی تکوینی مثل تسلط بر انگشتی که در دست داریم و می‌توانیم از آن استفاده کنیم، متفاوت است. این که مالک آن انگشت هستیم، یک امر اعتباری است و چه بسا انگشتی در دست داشته باشیم که مالک آن نیستیم. در اینجا سلطه‌ی تکوینی وجود دارد؛ ولی سلطه‌ی اعتباری نیست؛ یعنی می‌توان بین سلطه‌ی اعتباری و تکوینی، تفکیک قایل شد. الزاما این گونه نیست که هر جا سلطه‌ی تکوینی وجود دارد، سلطه‌ی اعتباری هم محقق است.

مراحل حکم

- براساس این بیان، احکام شرعی نوعی تقیین و قانون گذاری، شبیه قوانین بشری هستند و همان گونه که در قوانین بشری قانون گذار با تقنینات خودش، جامعه را به سمت و سوی خاصی هدایت می کند، شارع هم با قانون گذاری خویش، مکلفان را به صورت فردی و اجتماعی به سمت و سویی هدایت می کند. به همین دلیل در مباحث فقهی و اصولی دایما تقنینات شرعی را با تقنینات بشری، قیاس می کنیم.
- روح این دو تقنین با هم یکسان است؛ ولی تفاوتی نیز دارند. در تقنینات بشری، بشر بر اساس عقل خود ملاکی را درک می کند و بر اساس آن حکمی را اعتبار می نماید که چه بسا ممکن است در ادراک ملاک اشتباه کرده باشد؛ در حالی که در ملاکات شارع، هیچ خطایی رخ نمی دهد. از این روی، تقنینات بشری، مبتنی بر آزمون و خطا است. انسان، قانونی را وضع می کند و بعد از مدتی معلوم می شود که نتیجه ی مطلوب از آن حاصل نمی شود. پس به تغییر قانون می پردازد.
- ب. قانون در شریعت خاتم: اساس دین، به ویژه دین خاتم (یعنی اساس دین اسلام) بر تنظیم روابط انسان ها بر طبق قانون است. این مطلب با توجه به همان تقسیم سنتی عناصر دین به عقاید، فقه یا شریعت، و اخلاق واضح است. عقاید در واقع بستر و زمینه ی ایمان را فراهم می کند. انسان با داشتن اعتقادات، در زمره ی مؤمنان قرار می گیرد. اخلاق حاصل و کارکرد رفتارهای بشر را مورد توجه قرار می دهد. اینجا است که در اثر اعمالی، ملکاتی در روح انسان پیدا می شود.

مراحل حکم

- آن قسمتی از دین که با رفتارهای عینی سر و کار دارد، فقه یا شریعت است. این قسمت روابط ما با خدا، روابط ما با سایر انسان‌ها، روابط ما با طبیعت و حتی به تعبیری روابط ما با خودمان را تنظیم می‌کند. از این روی قانون و فقه در شریعت خاتم، امری فراتر از قوانین بشری است. قوانین بشری صرفاً روابط بین انسان‌ها را تنظیم می‌کند. البته اخیراً با توجه بشر به حفظ محیط زیست، قوانینی نیز در ارتباط با طبیعت وضع می‌شود. قبل از طرح حفظ محیط زیست، در قاموس حقوقی بشر، قانون منحصر در روابط انسان‌ها بود.
- به عبارت دیگر در حوزه‌ی تفکر دینی، قانون معنایی وسیع‌تر از آنچه در قوانین بشری جریان دارد، یافته است. اساس دین صرفاً بر تنظیم روابط انسان‌ها با یکدیگر نیست. دین بر نوعی قانون گذاری و تنظیم قانونی در تمام زمینه‌ها استوار است.
- در بحث‌های آینده اشاره خواهیم کرد که چگونه دین تمام ساحت‌ها و حوزه‌های حیات بشری را فرا می‌گیرد و چه حوزه‌هایی ثابت و غیر متحول و چه حوزه‌هایی غیر ثابت و متحول است.
- ج. عدم ضرورت اعتبار در نزد شهید صدر: شهید صدر نکته‌ای را در مراحل حکم بیان می‌کنند که جای بسی تأمل است. در نظر وی در مراحل حکم، اعتبار، یک امر ضروری نیست. حکم شرعی حتماً باید ملاکی داشته باشد، حکم بی‌ملاک میسر نیست و حتماً باید مولی اراده‌ای نسبت به آن داشته باشد، مولی حکم بدون اراده صادر نمی‌کند؛ اما اعتبار عنصر ضروری نیست. شارع از آن روی اعتبار می‌کند که می‌بیند عقلاً در روش عادی و متعارف خود چنین می‌کنند. عقلاً عادت به اعتبار دارند. شارع نیز همان روش را پی می‌گیرد؛ بدون این که ضرورتی وجود داشته باشد.
- اما آیا حکم شرعی می‌تواند بدون اعتبار شارع تحقق یابد؟ به عبارت دیگر آیا شارع می‌تواند بدون اعتبار به مکلفان جهت دهد؟ همان گونه که علامه در اعتباریات فرمودند: چنین چیزی ممکن نیست. اعتباریات، مفاهیمی ضروری هستند که ما ناچاریم برای دست یابی به کمالات ثانوی، آنها را جعل کنیم، بسازیم و اعتبار نماییم. بنابراین شارع برای جهت دان چاره‌ای جز این دو راه ندارد:
- ۱. شارع کاری کند که مکلفان خود به خود کاری را انجام دهند یا از چیزی اجتناب کنند، یعنی تکویناً آنها را جهت دهد. مثلاً دست آنها را بگیرد و به سمتی براند یا آنها را نگه دارد. مسلماً چنین چیزی از اراده‌ی مکلفان خارج است و منشا کمال آنها نیست. اگر شارع از این راه بهره می‌جست، مکلفان مضطر به انجام یا ترک بودند و کار، قهری صورت می‌گرفت، در نتیجه موجب کمال هم نبود.
- همچنان که عمل تنفس یعنی جذب اکسیژن از طریق ریه و ورود آن به خون، یک عمل قهری است که انسان هیچ اراده‌ای نسبت به آن ندارد. او نمی‌تواند جلوی ورود اکسیژن به خون را بگیرد. قهراً این عمل هیچ اثری در کمال انسان ندارد.
- ۲. شارع با حفظ اراده به مکلف جهت دهد. در این صورت چاره‌ای جز اعتبار ندارد و نمی‌تواند از آن اجتناب کند. همان گونه که علامه فرمود، در حوزه‌ی اعتباریات است که اراده محفوظ می‌ماند.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، مي تواند امر کند؟

- الفصل السادس في جواز الأمر مع انتفاء الشرط
- هل يجوز أمر الأمر مع علمه بانتفاء شرطه؟
- في تقرير محطّ البحث احتمالات، بعضها مناف لعنوان البحث، كاحتمال كون الجواز بمعنى الإمكان الذاتي، لأنّ علم الأمر غير ممكن الدّخل في الإمكان الذاتي و امتناعه، و بعضها معلوم العدم، كاحتمال ذكره في الفصول ، و تبعه المحقق الخراسانيّ - رحمه الله - و جعله وجه التصالح بين الفريقين، ضرورة أنّ أدلّتهما تنافي ذلك التصالح، و إن كان بعضها لا يخلو من مناسبة لما ذكر.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، مي تواند امر کند؟

- و لا يبعد أن يكون هذا البحث من تنمّة بحث الطلب و الإرادة، فإنّ الإماميّة لمّا اختاروا بطلان الكلام النفسيّ و جعلوا الإرادة مبدأ للطلب - أيّ طلب كان - ذهبوا إلى امتناع توجّه الإرادة إلى ما لا يمكن تحقّقه، إمّا لفقدان شرط المأمور به أو لعدم قدرة المكلف.
- و الأشاعرة لمّا جعلوا الطلب غير الإرادة و لم يجعلوها من مبادئه جوّزوا ذلك، و قالوا: قد يطلب المولى شيئاً و لا يريد، و قد ينهى عنه و هو يريد.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- ثمَّ إنَّ البحث قد يقع في الأوامر الشخصية، كأمره تعالى للخليل عليه السلام و قد يقع في الأوامر الكلية القانونية، فعلى الأوّل فلا إشكال في امتناع توجه البعث لغرض الانبعاث إلى من علم الأمر فقدان شرط التكليف فيه، بل لا يمكن ذلك بالنسبة إلى من يعلم أنه لا ينبعث و لو عصياناً، بل إلى من يعلم أنه آت بنفسه بمتعلّق الطلب و لا يكون الطلب مؤثراً فيه بوجه، ضرورة أن البعث لغرض الانبعاث إنّما يمكن فيما يحتمل أو يعلم تأثيره فيه، و مع العلم بعدم التأثير لا يمكن البعث لغرض الانبعاث، و كذا الحال في الزجر و النهي.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، مي تواند امر كند؟

- و لا يخفى أن مناط امتناع إرادة البعث لغاية الانبعاث في هذه الموارد واحد، و هو عدم تحقق مبادئ الإرادة، من غير فرق بين امتناع الانبعاث ذاتا أو وقوعا أو إمكانه مع العلم بعدم وقوعه. هذا كله في الإرادة الشخصية المتوجهة إلى أشخاص معينين.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- و أمّا الإرادة التشريعيّة القانونية فغايتها ليست انبعاث كل واحد واحد، بل الغاية فيها- بحيث تصير مبدأ لها- هي أنّ هذا التشريع بما أنّه تشريع قانوني لا يكون بلا أثر، فإذا احتمل أو علم تأثيره في أشخاص [غير معيّنين من المجتمع] في [كافة] الأعصار و الأمصار، تتحقّق الإرادة التشريعيّة على نعت التقنين، و لا يلزم فيها احتمال التأثير في كل واحد،

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، مى تواند امر كند؟

- لأنَّ التشريع القانونيَّ ليس تشريعات مستقلةً بالنسبة إلى كلِّ مكلف، حتى يكون بالنسبة إلى كلِّ واحد بعثاً لغرض الانبعاث، بل تشريع واحد متوجّه إلى عنوان منطبق على المكلفين، و غرض هذا التشريع القانونيَّ لا بدّ و أن يلاحظ بالنسبة إليه، لا إلى كلِّ واحد مستقلاً، و إلاّ لزم عدم تكليف العصاة و الكفار، بل و الذي يأتي [بمتعلّق الأمر] و يترك متعلّق النهي بإرادته بلا تأثير لتكليف المولى فيه، و هذا ممّا لا يمكن الالتزام به، و قد عرفت أنّ مناط الامتناع فى البعث الشخصى فى العاجز و القادر العاصى واحد،

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- فإذن ما لا يجوز أمر الأمر مع العلم بانتفاء الشرط فيه هو الأوامر الشخصية المتوجهة إلى أشخاص معينين، و أمّا الأوامر الكلية القانونية المتوجهة إلى عامة المكلفين، فلا تجوز مع فقد عامتهم للشرط، و أمّا مع كون الفاقد و الواجد [غير معينين مع وجودهما] في كل عصر و مصر - كما هو الحال خارجا - فلا يلزم تقييد التكليف بعنوان الواجد مثلا، و إلاّ يلزم تقييده بعنوان غير العاصي و غير [الجاهل] و غير النائم، و هكذا، و هو كما ترى.

آيا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- و إن شئت قلت: لا يكون الخطاب العامّ خطابات مستقلة لكلّ منها غاية مستقلة، فتدبرّ.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

• حضرت امام - رضوان الله عليه - می فرمایند

• این مسأله بین شیعه و سنی محل اختلاف است و منشأ این اختلاف، یک اختلاف کلامی است که در بحث طلب و اراده وجود دارد.

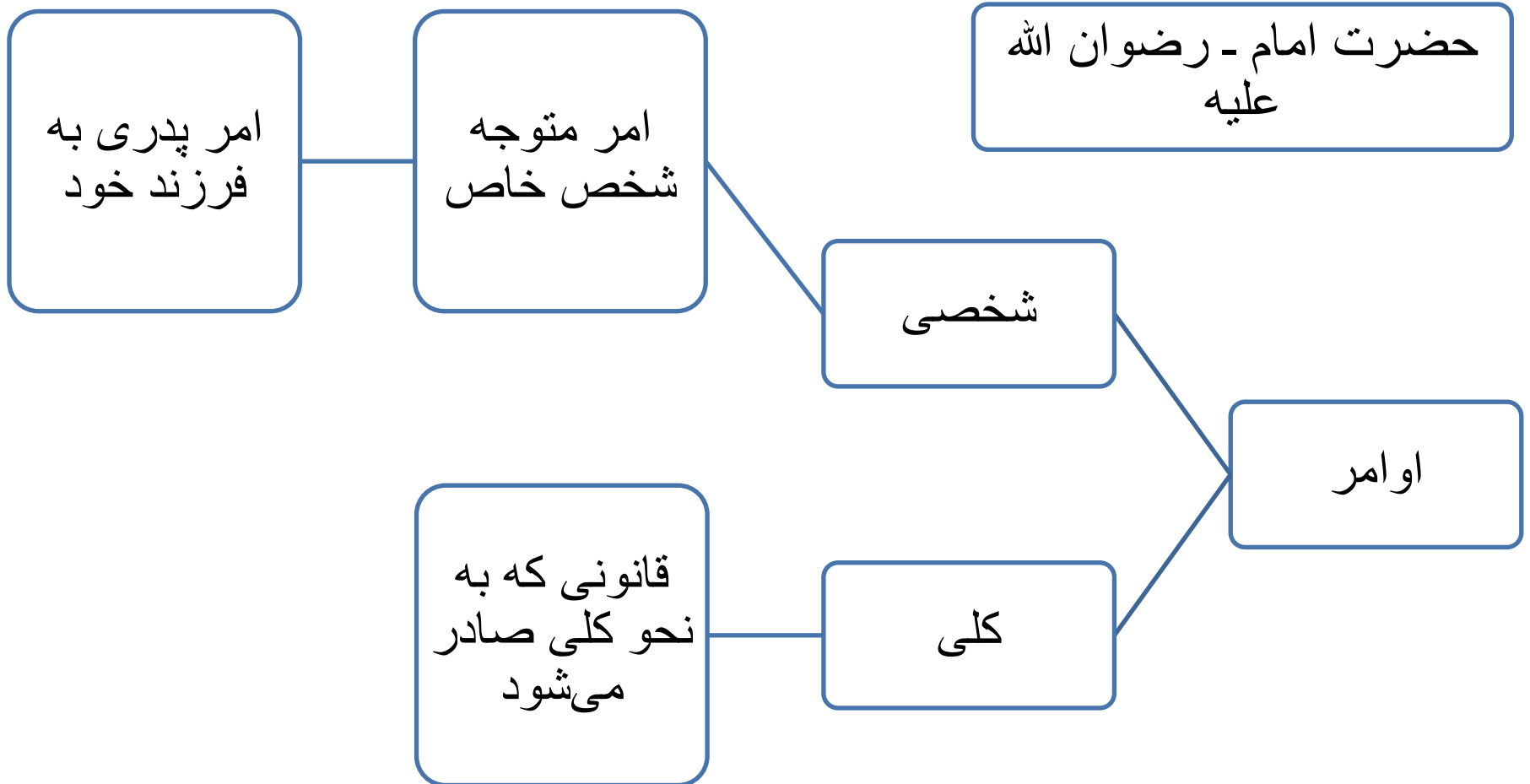
آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- از دیدگاه امامیه اراده، مبدأ طلب است؛
- یعنی آنچه را که طالب طلب می کند در رتبه سابق بر طلبش، اراده اش به آن تعلق می گیرد. اگر آمر به چیزی امر می کند در ابتدا اراده اش به تحقق آن چیز تعلق می گیرد و بعد امر می کند؛ مثلاً اگر شارع به نماز صبح امر کرده است در ابتدا اراده اش به تحقق نماز صبح تعلق گرفته است و سپس چنین چیزی را طلب کرده است.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- در حالی که از دیدگاه اشاعره اراده، جزء مبادی طلب نیست و گویا هیچ ارتباطی با هم ندارند.
- به همین دلیل اشاعره معتقدند که ممکن است خداوند - تبارک و تعالی - چیزی را طلب کند که اصلاً اراده اش به آن تعلق نگرفته باشد.
- ممکن است خدا بگوید یک کاری را انجام بده ولی اصلاً خودش نمی خواهد آن کار تحقق پیدا کند.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟



آیا امر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

حضرت امام - رضوان الله
عليه

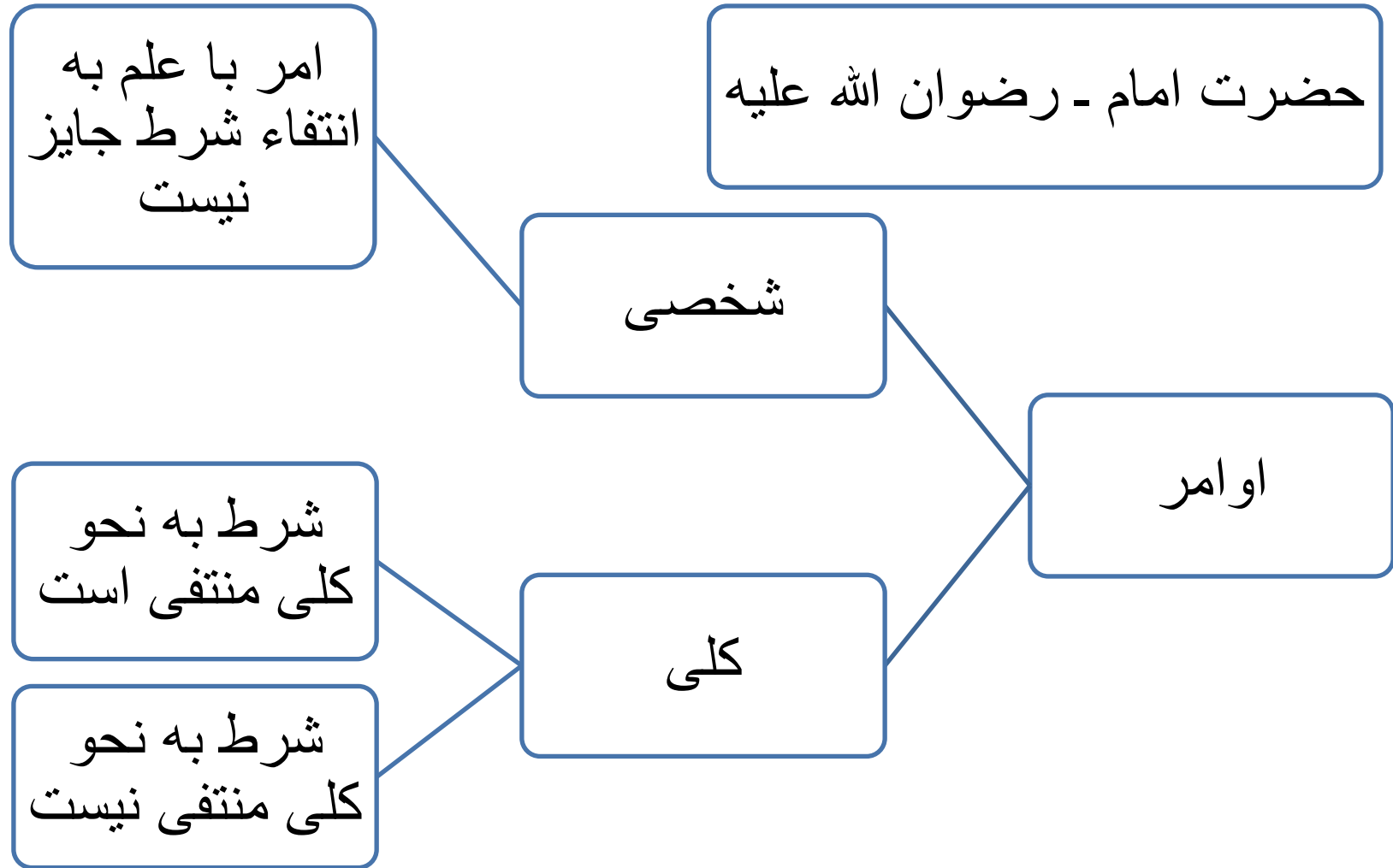
امر با علم به
انتفاء شرط
جایز نیست

شخصی

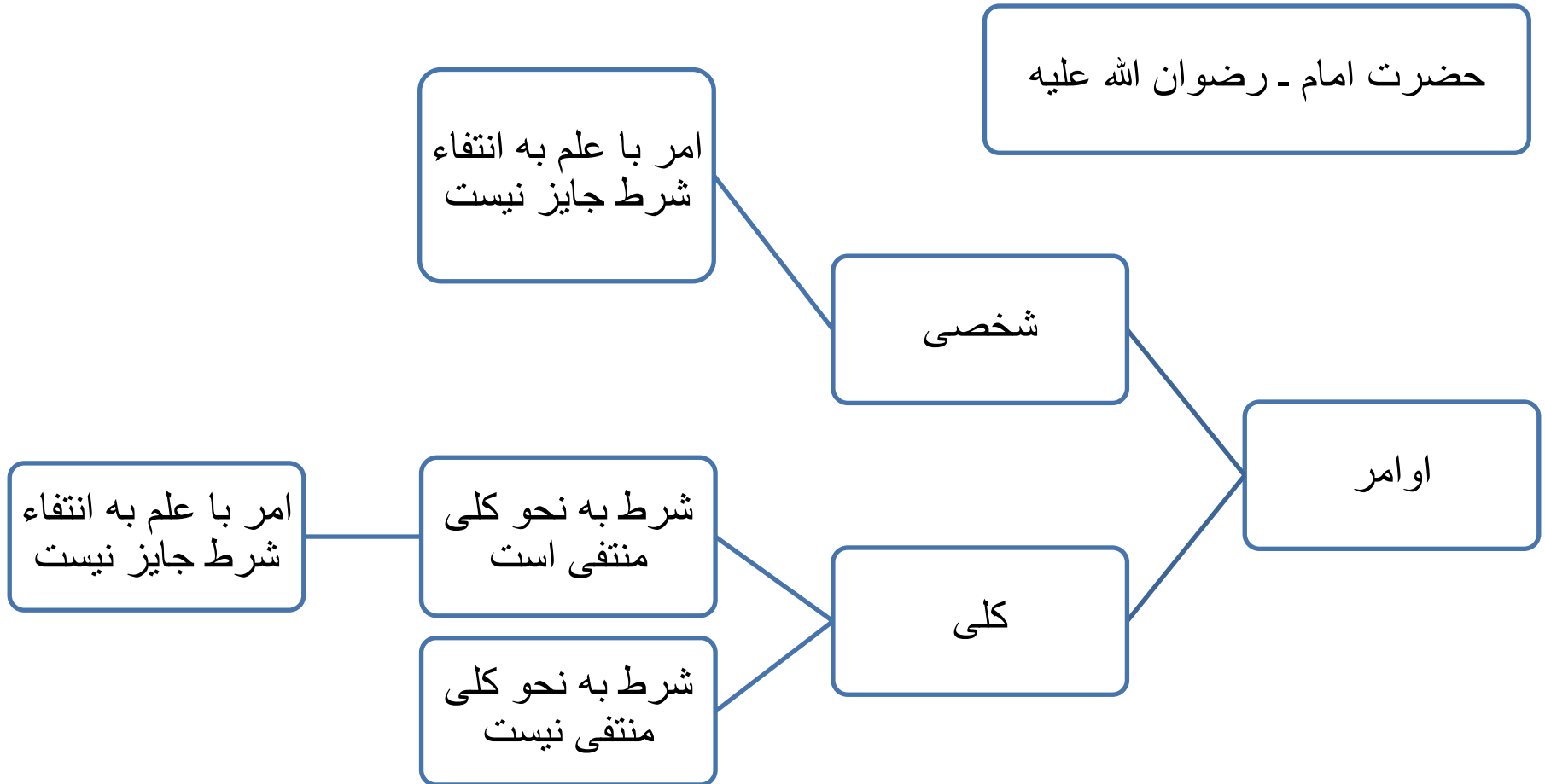
کلی

او امر

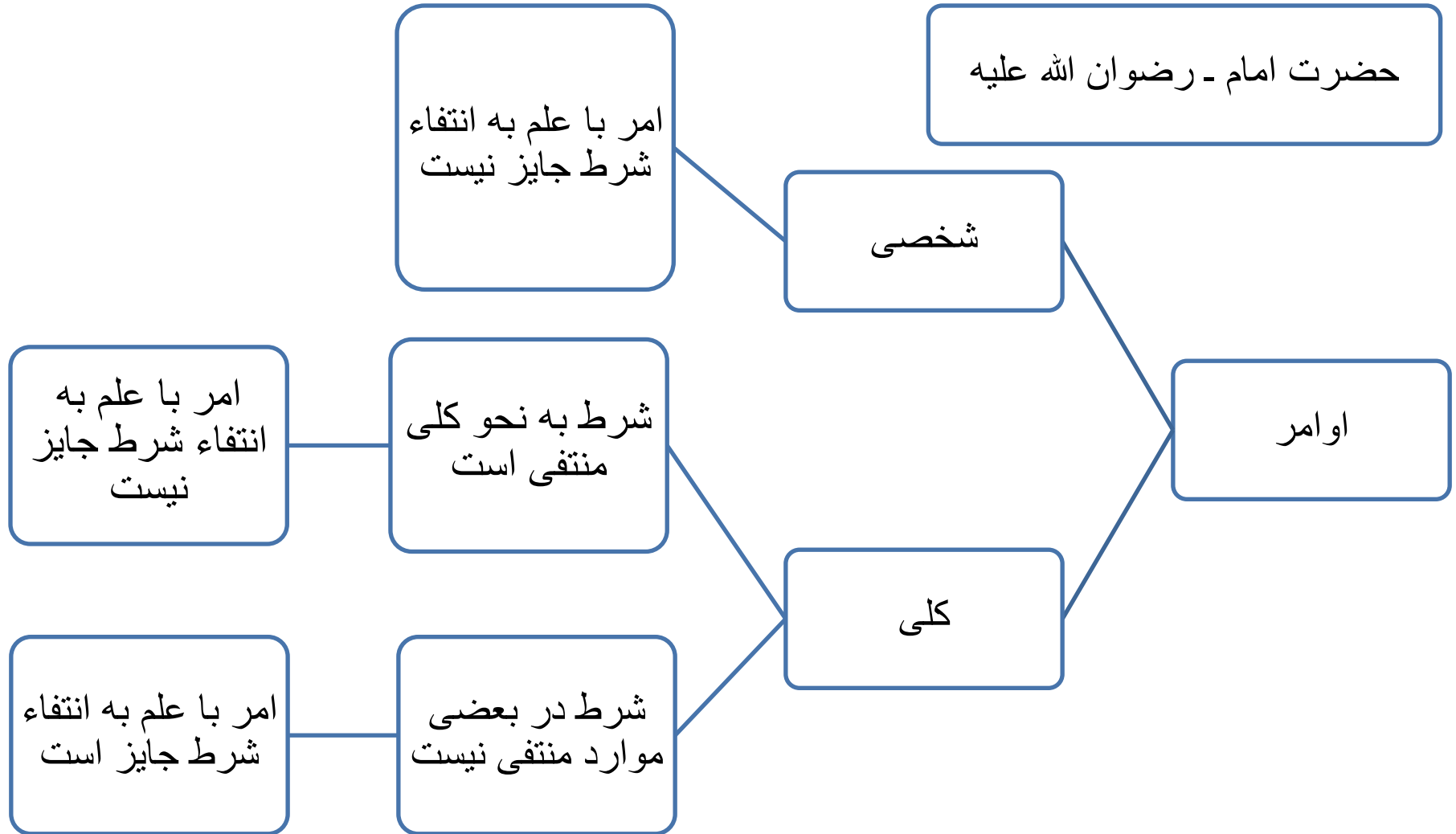
آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟



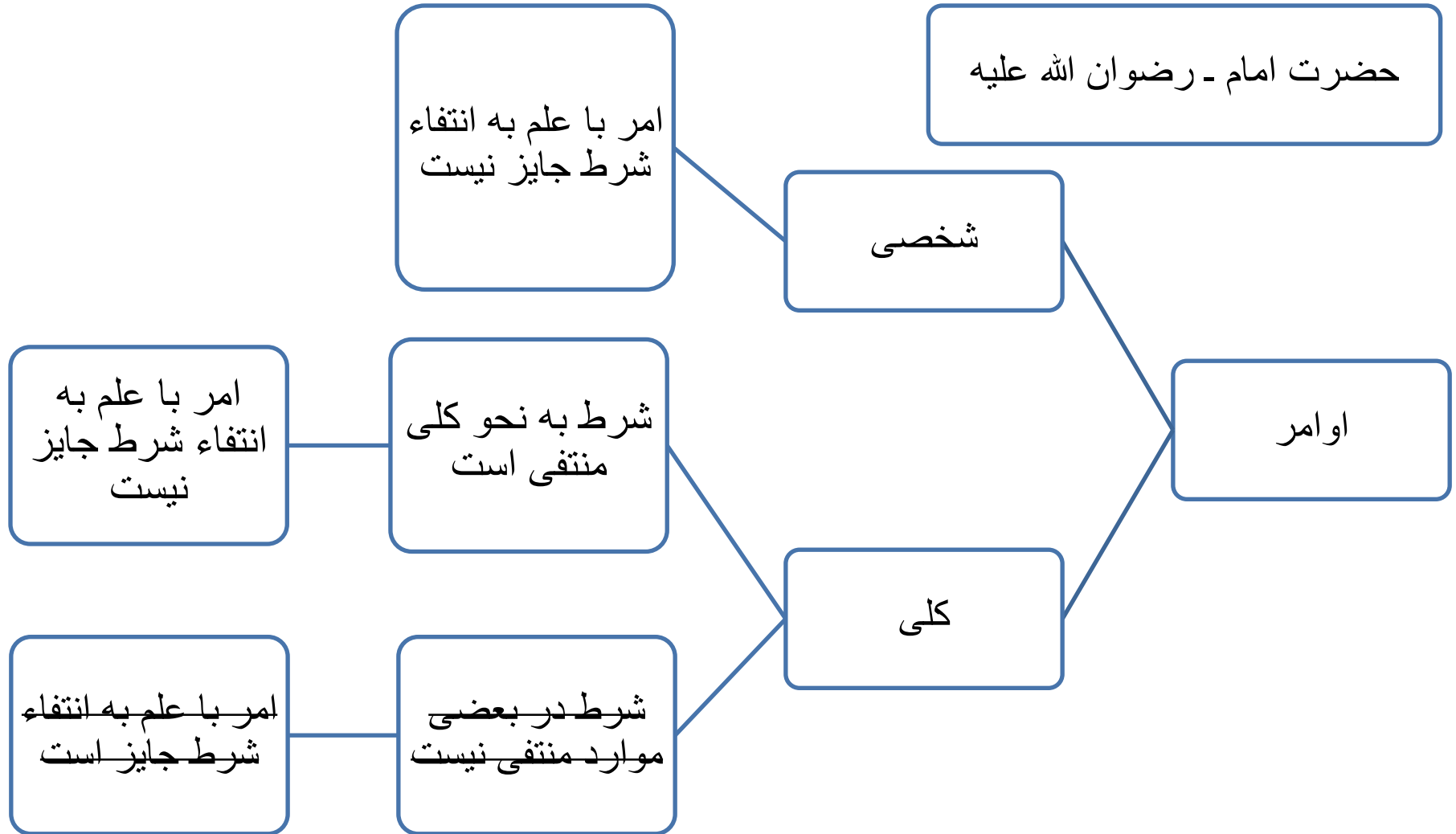
آیا امر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟



آیا امر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟



آیا امر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟



آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- حضرت امام - رضوان الله علیه - می فرمایند اوامر به دو دسته تقسیم می شوند:
- یک دسته اوامر شخصی هستند به این معنی که امر متوجه شخص خاصی می شود؛ مثل آنجا که پدری می خواهد به فرزند خودش امر کند.
- دسته دوم اوامر کلی و به تعبیر ایشان قانونی هستند که امری به نحو کلی صادر می شود و یک مطلبی به نحو کلی جعل می شود.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- ایشان می فرمایند:
- در فرضی که امر شخصی باشد، اگر آمر می داند که شرط امرش منتفی است، نمی تواند امر کند؛ چون امر متوجه این شخص است و آمر هم می داند که شرط این امر حاصل نمی شود.
- بنابراین مطالبه کردنش لغو است. فرق نمی کند که منشأ انتفاء شرط چه باشد. خواه شرط، مثل اجتماع نقیضین باشد و استحالة ذاتی داشته باشد؛ خواه استحالة ذاتی نداشته و فقط امکان وقوعی نداشته باشد.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- مثل اینکه بگوید اگر وزنه پانصد کیلویی را برداشتی، آنگاه فلان کار را انجام بده؛ خواه امکان ذاتی و امکان وقوعی داشته باشد ولی در عین حال آمر می داند که اگر اتیان شرط به اختیار مأمور باشد، وی این شرط را محقق نخواهد کرد. معنای اینکه شرط امرش منتفی است، پس نمی تواند امر کند، آن است که صدور چنین امری با حکمت او منافات دارد؛ زیرا وقتی می داند که این امر حاصل نمی شود و هیچ بعثی تحقق پیدا نمی کند، امر کردن به معنای برانگیختن، لغو خواهد بود و کار لغو از آمر حکیم صادر نخواهد شد.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- در مورد اوامر کلی قانونی به تفصیل قائل می شوند
- بدین صورت که اگر شرط این گونه اوامر به نحو کلی منتفی است؛ یعنی شرط هیچ گاه برای هیچ کسی تحقق پیدا نمی کند. در اینجا امر کردن معنا ندارد؛ چون لغو است.
- اما اگر عدم تحقق شرط نسبت به بعضی از مکلفین است و بعضی از مکلفین لااقل در بعض موارد واجد شرط خواهند بود. در اینجا معنا دارد که شارع چنین امری را صادر کند؛ چون مکلف خاصی در این اوامر قانونی مطرح نیست.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- در واقع در اوامر شخصی می خواهند بفرمایند صدور امر با علم آمر به انتفاء شرط ممکن نیست ولی در اوامر قانونی ممکن است.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- بنابراین چیزی غیر از سخن مرحوم آخوند - رضوان الله علیه - نیست؛ زیرا ایشان هم مانند مرحوم آخوند پذیرفته اند که در اوامر قانونی هم اگر آمر می داند که به هیچ وجه این شرط حاصل نمی شود، نمی تواند امر کند.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- آنجا هم که فرمودند ممکن است امر کلی قانونی باشد و شرط لا اقل نسبت به بعضی افراد محقق باشد، پس امر معنادار است، از محل بحث خارج است؛ چون محل بحث آنجا است که آمر می خواهد امر کند و شرط امرش به نحو کلی منتفی است و اصلاً تحقق پیدا نمی کند.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- حضرت امام - رضوان الله علیه - فرمودند اگر اهل سنت به جواز چنین امری قائل شدند، بدان سبب است که اراده را جزء مبادی طلب نمی دانند.
- گویا مرحوم آخوند این نکته در ذهنش نبوده است.
- به همین دلیل با این سؤال مواجه بود که به چه ملاکی اینها گفتند جایز است. و به دنبال آن است توجیهی برای نظر کسانی که به جواز چنین امری قائل هستند، پیدا کند و بحث مراتب مختلف امر را مبنای سخن آنها معرفی می کند.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

• مراتب حکم از دیدگاه مرحوم آخوند

– مرحله اقتضا

• همان مصالح و مفسد واقعی (امور تکوینی)

– منشأ اعتبار مولا

– مرحله انشا

• انشا حکم مولا بر طبق آن مصالح و مفسد واقعی

– مرحله فعلیت

• تعلق اراده مولا به تحقق مأمور به

– مرحله تنجُّز

• رسیدن حکم فعلیت یافته به مکلف

– ترتب ثواب بر اتيان و عقاب بر عصیان

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- مراتب حکم از دیدگاه مرحوم آخوند
- ایشان معتقد است که
- یک مرحله حکم مرحله اقتضا است. حکم در این مرحله در واقع همان مصالح و مفاسد واقعی است که منشأ اعتبار مولا می شوند. این مصالح و مفاسد امور تکوینی هستند.
- مرحله بعد، مرحله انشا است که مولا بر طبق آن مصالح و مفاسد واقعی یک حکمی را انشا می کند یا اعتبار می کند.
- مرحله بعد، مرحله فعلیت است. در این مرحله مولا اراده اش به تحقق مأمور به تعلق می گیرد و واقعا می خواهد که فلان مأمور به حاصل شود.
- مرحله چهارم، مرحله تنجز است. در این مرحله حکم فعلیت یافته به مکلف می رسد به گونه ای که اگر مکلف اتیان کرد بر اتیان آن ثواب می برد و اگر عصیان کرد، بر عصیانش عقاب مترتب می شود.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- در حقیقت از بین این چهار مرحله، فقط دو مرحله از مراحل حکم هستند.
- آنچه که ایشان اسمش را اقتضا می گذارند، اصلاً جزء مراحل حکم نیست، بلکه جزء مبادی حکم است
- و همچنین آنچه اسمش را تنجز می گذارد، جزء مراحل حکم نیست؛ چون تنجز یک حکم عقلی است و اصلاً از دایرة مراحل حکم شرعی خارج است.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- مرحوم آخوند با این توضیحات در توجیه سخن قائلین به جواز می گوید شاید مقصودشان این بوده است که ممکن است آمر به لحاظ تحقق مرتبه‌ای از مراتب حکم امری صادر کند در عین حال بداند شرط مراتب بعدی حاصل نخواهد شد؛

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- مثلاً مرحله انشا تحقق پیدا کند و آمر، امری را انشا کند؛ هر چند می داند شرط مرحله فعلیت حاصل نخواهد شد. در نتیجه این امر هرگز به فعلیت نخواهد رسید.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- اینکه آمر بخواهد امر کند در حالی که می داند شرط امرش حاصل نیست، مثل این می ماند بخواهد معلول بدون علتش تحقق پیدا کند چون شرط جزئی از علت است و اگر شرط حاصل نباشد، علت تامة حصول معلول حاصل نخواهد بود. پس مشروط حاصل نمی شود.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- پس مقصود کسانی که گفته اند یجوز این است که ممکن است امر به مراتب پایین تر تعلق بگیرد در حالی که آمر می داند شرط مراتب بالاتر حاصل نخواهد شد یا امر تعلق بگیرد به مراتب قبلی در حالی که آمر می داند شرط مراتب بعدی حاصل نمی شود.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- این مسأله در اوامر امتحانیه رخ می دهد؛ مثلاً خداوند - تبارک و تعالی - ابراهیم - علیه السلام - را به ذبح اسماعیل - علیه السلام - امر کرد و از اول می دانست که این امر فعلیت پیدا نمی کند؛ یعنی واقعاً قصد خدا - تبارک و تعالی - به تحقق ذبح اسماعیل - علیه السلام - در خارج تعلق نگرفته بود ولی امر را انشا کرد؛ یعنی اعتبار کرد.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- حضرت امام - رضوان الله علیه - می فرمایند این توجیه مرحوم آخوند خلاف ظاهر کلام کسانی است که به جواز قائل هستند. ظاهر سخن آن ها این است که ناظر به یک مرتبه اند نه مراتب مختلف حکم.
- اگر طبق اصطلاح مرحوم آخوند مشی کنیم، مقصودشان این بوده است که آمر می تواند امر را انشا کند در حالی که می داند شرط مرحله انشا حاصل نیست یا امر می تواند به مرحله فعلیت برسد در حالی که شرط فعلیت حاصل نیست.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- نظر مرحوم شهید صدر در مسأله
- ایشان به اختلاف مراتب امر اشاره نکردند.
- در واقع با دیدگاه حضرت امام - رضوان الله علیه - از این جهت موافقاند که این بحث ناظر به یک مرتبه است نه مراتب متفاوت.
- هر چند به صراحت تصریح نکردند، نحوه بحث ایشان نشان می دهد که ایشان این نکته را پیش فرض گرفته است.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، مي تواند امر کند؟

- الأمر بشيء مع علم الأمر بانتفاء شرطه
- قد وقع البحث عندهم في جواز أمر الأمر مع علمه بانتفاء شرطه
- و لا بد و أن يكون المقصود من الأمر الذي يبحث عن جوازه مرتبة من الأمر غير المرتبة المرادة من الأمر الذي علم بانتفاء شرطه
- و اما لو أريد بهما مرتبة واحدة من الأمر فعدم جوازه و استحالته ناشئ من انتفاء شرطه سواء علم به أم لا فان المعلول ينتفي بانتفاء علته واقعا لا علما كما هو واضح.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- إذن فالمقصود في المقام انه هل يجوز جعل الأمر و تشريعه من الأمر مع علمه بانتفاء شرط مجعوله الذي جعله على ذلك التقدير أم لا؟
- حيث ان الجعل فعل اختياري للجاعل فيعقل أن يبحث عن جوازه مع علمه بأن التقدير الذي يجعل الحكم معلقا عليه منتف خارجا.
- و حينئذ نقول: ان انتفاء شرط المجعول تارة يكون ضروريا قهريا، و أخرى يكون اختياريا.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، مى تواند امر كند؟

- و فى الفرض الأول، تارة: يكون الانتفاء الضرورى للشرط لامتناعه فى نفسه، كما إذا قال ان اجتمع الضدان وجبت الصدقة،
- و أخرى يكون بسبب الجعل نفسه، كما إذا قال لو لم يجعل عليك الصلاة فصل، فانه سوف يستحيل فعلية هذا المجعول لأنه بنفس هذا الجعل ينتفى موضوع المجعول،
- و على كلا الفرضين يكون الجعل مستهجنا عقلائيا و لو فرض إمكانه عقلا لكونه بعثا على تقدير لا يتحقق و لو فرض إمكان أن يكون الغرض فى نفس جعل هذه القضية فان هذا ليس غرضا عقلائيا من الجعل.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، مى تواند امر كند؟

- و على الثانى، أى ما إذا كان الانتفاء اختياريا.
- فتارة: يكون الانتفاء الاختيارى بسبب الجعل و منشئته له كما إذا كان جعل كفارة الجمع للإفطار العمدى بالحرام مستلزما لانتفائه خارجا،
- و أخرى، يكون الانتفاء الاختيارى بدافع طبعى ثابت بقطع النظر عن الجعل.

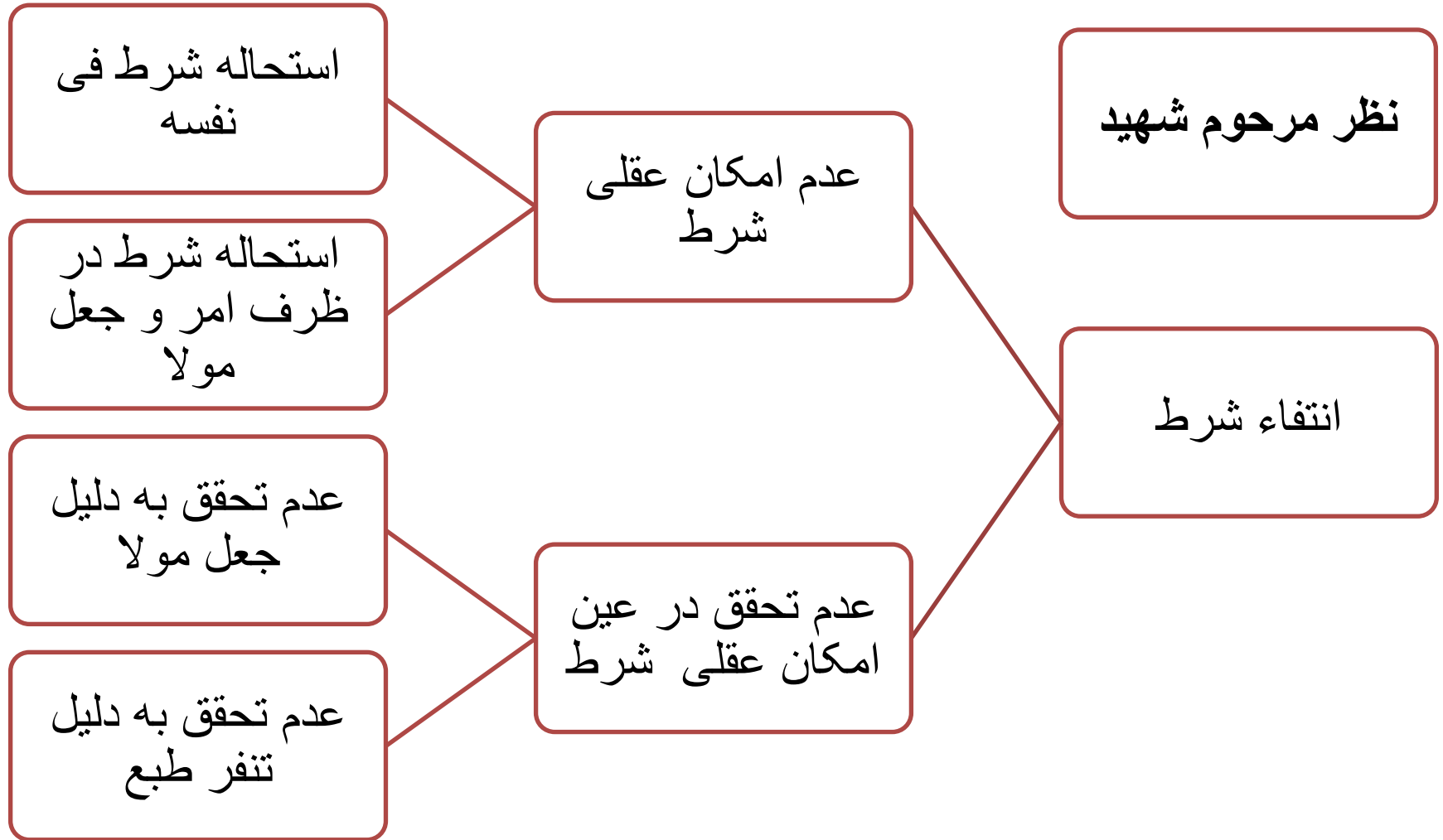
آيا آمر با علم به انتفاء شرط، مي تواند امر کند؟

- لا إشكال في صحة الجعل و جوازه في الأول، إذ هذا مطابق مع ما هو المقصود و الغرض من الجعل.

آيا أمر با علم به انتفاء شرط، مي تواند امر کند؟

- و اما الثاني، كما إذا جعل الكفارة على تقدير تناول العذرة مثلا، فان الشرط فيه بحسب طبعه منتف خارجا فالجعل و إن كان معقولا و جائزا في نفسه إلا أنه لا يمكن أن يكون كسائر الأوامر بملاك الإرادة الغيرية و المقدمية للمولى يقع في طريق امتثال المكلف خارجا، لأن ذلك في المقام مضمون بحسب طبع القضية، بل لا محالة يكون الجعل مرادا لغرض مترتب عليه، من قبيل أن يتمكن المكلف من التعبد و قصد الامتثال الموجب لترتب الثواب مثلا و نحو ذلك من الأغراض و المصالح التي تترتب في طول الجعل.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟



نظر مرحوم شهید

انتفاء شرط

عدم امکان عقلی
شرط

عدم تحقق در عین
امکان عقلی شرط

استحاله شرط فی
نفسه

استحاله شرط در
ظرف امر و جعل
مولا

عدم تحقق به دلیل
جعل مولا

عدم تحقق به دلیل
تنفر طبع

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- اینک این شرط حاصل نمی شود، دو احتمال دارد:
- یک احتمال اینک آن شرط، امکان عقلی برای تحقق نداشته باشد؛ یعنی عدم تحقق شرط امر ضروری باشد.
- احتمال دوم اینک این شرط امکان عقلی برای تحقق دارد ولی در عین حال محقق نمی شود.
- فرض اول خود دو حالت دارد:
- ۱. اصلاً تحقق این شرط فی نفسه و با قطع نظر از امر مولا، محال است.
- ۲. شرط فی حد نفسه محال نیست اما در ظرف امر و جعل مولا محال می شود.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- مثال حالت اول: اجتماع نقیضین واضح ترین امر محال است که مبدأ تمام محالات است. حال اگر مولا بخواهد امری کند که شرطش محال یا منجر به محالی باشد، هیچ وقت آن مأمور به، تحقق پیدا نمی کند.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- پس اگر مولا تکلیف کند: «وقتی اجتماع تقيضين شد، آن گاه دو رکعت نماز بخوان»، آیا این چنین امری عقلاً امکان دارد یا نه؟
 جواب این است که چنین امری استحالة ذاتی ندارد؛ یعنی ذاتاً محال نیست که مولای آمر، این گونه امری صادر کند؛ چون امر نوعی اعتبار و فرض است و اعتبار سهل المؤمنه است اما از نظر عقلاً یک کار لغو و عبث و قبیح است و هیچ نکته‌ای از نظر عقلاء در این تکلیف نیست.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- چنین تکلیفی چه فایده‌ای دارد در حالی که مکلف به، هرگز حاصل نمی‌شود و همه هم این را می‌دانند که حاصل نمی‌شود؟
- بنابراین چنین چیزی از مولای حکیم صادر نخواهد شد به دلیل اینکه قبیح است.

آیا امر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- برای معنادار بودن یک تکلیف، صرف امکان عقلی کافی نیست و اضافه بر امکان عقلی باید امکان عقلائی داشته باشند؛ یعنی از نظر عقلا معنادار باشد. بنابراین اگر تکلیفی از نظر عقلا به هیچ وجه معنا نداشت و هیچ نکته عقلائی در آن نبود، می گوییم از نظر عقلا قبیح است و چون قبیح است، صدورش از مولای حکیم محال است. این استحاله، ذاتی نیست، بلکه استحالة عقلائی است به این معنا که در دایرة روابطی که عقلا با یکدیگر دارند، چنین تکلیفی معنادار نیست و به تعبیری مستهجن و قبیح است.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- مثال حالت دوم: فرض کنید مولا امر کند
- «اگر من تو را به دو رکعت نماز با این خصوصیات امر نکردم، آن گاه آن دو رکعت نماز با این خصوصیات بجا بیاور.»

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- در حقیقت شرط این امر را، عدم خود این امر قرار بدهد و بگوید: اگر چنین امری نبود، من امر می کنم. در اینجا با امر کردن در واقع آن شرط منتفی می شود. حالتی که شرط و مشروط با هم باشند یعنی امر نباشد و امر باشد، هرگز حاصل نمی شود. خود این نبود امر فی حد نفسه ممکن است؛ یعنی نه وجود امر ضرورت دارد نه عدم امر.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- اما اینکه شرط امر عدم امر باشد، محال است؛ زیرا وقتی چنین چیزی تحقق پیدا می کند که عدم امر و وجود امر با هم جمع بشوند و این اجتماع نقضین است. بنابراین یک چنین امری گرچه امکان عقلی دارد، امکان عقلائی ندارد و در نظر ایشان قبیح است و صدور قبیح از ناحیه حکیم محال است.

آیا امر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- معنا دارد که چیزی در نظر عقل ممکن باشد یعنی تحقق آن منتهی به یک محال ذاتی نشود اما در نظر عقلا ممکن نباشد به این معنی که در دائرة تشریحات عقلا چنین تشریحی مجال نداشته باشد. در این احتمال نیز دو حالت وجود دارد:
- ۱. علت اینکه تحقق پیدا نمی کند، خود امر است؛ یعنی خود امر باعث می شود تا مأمور شرط را محقق نکند.
- ۲. شرط ذاتاً ممکن است اما طبع انسان به سمت آن شرط گرایش ندارد. گویا یک کودک بخواهد تخته سنگ را بردارد.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- مثال حالت اول: اما چطور می شود امر مشروط به شرطی باشد که باعث شود آن شرط تحقق پیدا نکند؟
- شهید صدر - رضوان الله علیه - به كفارة افطار به حرام، مثال می زند.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- فرض کنید شارع امر می کند: اگر کسی در ماه مبارک رمضان عمداً با عمل یا غذای حرام افطار کند، باید کفاره جمع دهد؛ یعنی شصت روز روزه پشت سر هم بگیرد. شصت مسکین را سیر کند و یک رقبه آزاد کند. وقتی مکلف می بیند تکلیف سنگینی است، به سمت افطار نمی رود.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- در حقیقت خود امر باعث می شود تا شرط حاصل نشود و در نتیجه مأمور به که مثلاً کفاره جمع بود، حاصل نمی شود. اینجا تکلیف هم ممکن است و هم عقلائی؛ چون اصلاً مولا آمده چنین تکلیف سنگینی را قرار داده تا مکلفین به سراغ چنین عملی نروند. بنابراین کاملاً عقلائی است که مولا تکلیف را مشروط به شرطی کند که خود این تکلیف مانع تحقق آن شرط باشد.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- مثال حالت دوم: شهید صدر - رضوان الله عليه - می زند مثال می زند به چیزی که طبع از آن تنفر دارد.
- برای مثال مولا بگوید: «اگر عذره خوردی، این کار را بکن.»
- اصلاً این شرط، چیزی است که انسان از آن متنفر است و به سمتش نخواهد رفت.
- خوردن عذره استحالة ذاتی ندارد یا با این امر هم محال نمی شود اما طبیعت انسان از عذره اشمئزاز دارد. آیا در اینجا امر کردن از ناحیه مولا ممکن است یا ممکن نیست؟

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- بیان ایشان به این مقداری که در تقریرات آقای هاشمی - حفظه الله - آمده است، نمی تواند بیان صحیحی باشد؛ زیرا مسأله این است که امر مشروط به شرطی است که آن شرط به دلیل مخالف طبع بودن هرگز تحقق پیدا نمی کند.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- از شهید صدر - رضوان الله علیه - می پرسیم چرا شارع چنین امری را صادر می کند، ایشان جواب خواهند داد برای اینکه می خواهد زمینه امتثال و در نتیجه زمینه ثواب فراهم شود.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- آن گاه گفته می شود این امر اصلاً امتثال نمی شود؛ چون امتثال این امر منوط به تحقق شرطش است و فرض این است که شرطش به دلیل مخالف طبع بودن هرگز حاصل نمی شود.
- شاید شهید صدر - رضوان الله علیه - این نکته در ذهنش بوده است که اکل عذره نهی دارد و برای تحقق امتثال همین نهی کافی است و اصلاً نیازی به این امر نیست.
- اما این مطلب اینجا معنا ندارد؛ چون نسبت به اکل عذره نهی نیامده است.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- در هر حال از بحث شهید صدر - رضوان الله علیه - می شود نتیجه گرفت که بیان مرحوم آخوند به نحو مطلق درست نیست؛ یعنی نمی توان گفت هرگاه آمر عالم است به انتفاء شرط امرش باشد، امر کردن جایز نیست. ما می توانیم لاقلاً بعضی از فروض را پیدا کنیم که آمر می داند شرط امرش منتفی است و در همان حال می تواند امر کند. واضح ترین آن ها همان فرضی است که شهید صدر مطرح کرد؛ جایی که خود آمر می داند که امر او مانع از تحقق شرط امر می شود مثل مسأله کفارة جمع.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

• فرض دیگر برای بحث

- یک فرض دیگری هست که می شود آن را ذیل همین فروض یا به عنوان یک فرض جداگانه مطرح کرد. فرض این است که آمر می داند شرط امر محقق نیست اما مأمور نمی داند که شرط محقق نیست و به تعبیر دیگر علم به انتفاء شرط در ناحیه آمر است نه مأمور. آیا در اینجا امر آمر معنا دارد؟ جواب می دهیم بله؛ چون از نظر مأمور شرط این امر ممکن الحصول است.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- اساساً اوامر امتحانی همین گونه اند. در این نوع اوامر وقتی که آمر امر می کند، به ظاهر، خود مأمور به مطلوب او است؛ هر چند که در واقع مأمور به برای او مطلوبیت ذاتی ندارد و فقط می خواهد با این امر عبد را امتحان کند.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- اما این امتحان وقتی امکان دارد که عبد عالم به انتفاء شرط نباشد و گرنه امتحان معنا ندارد؛ مثلاً اگر ابراهیم - علیه السلام - و اسماعیل - علیه السلام - می دانستند که اصلاً ذبحی اتفاق نخواهد افتاد، امتحان صبر و رضای آن دو معنا نداشت.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- امتحان وقتی است که امر از ناحیه مولا به مأمور به تعلق گرفته و مأمور باید آن را اتيان کند ولی مأمور نمی داند که این امر حاصل نخواهد شد و بعد نسخ خواهد شد.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- اساساً یکی از شرایط برای اینکه امر تا مقام امتثال باقی بماند، این است که در ادامه نسخ نشود.
- شاید شهید صدر - رضوان الله علیه - ناظر به این فرض بوده است که در آن زمینه برای امتثال فراهم می شود؛ یعنی عبد تلاش می کند مأمور به را تحقق ببخشد؛ هر چند شرطش حاصل نمی شود و نمی تواند مأمور به را محقق کند. اما خود تلاش وی انقیاد است و ثواب به آن تعلق می گیرد.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- . كفاية الأصول، ص ۱۳۷.
- . جایز نیست یعنی محال است.
- . مرحوم نائینی دو مرحله برای حکم برشمرده است که اسم یک مرحله را جعل و اسم مرحله دیگر را مجعول گذاشته است. مرحله جعل آن است که حکم به نحو قضیه حقیقی اعتبار می شود. مرحله مجعول آن است که مصداق حکم در خارج پیدا می شود؛ مثلاً شارع می گوید «الماء اذا بلغ قدر کر فلا ینجسه شیء»: آب اگر به مقدار کر رسید، به ملاقات با چیزی نجس نمی شود. ممکن است وقتی شارع این حکم را جعل می کند، اصلاً آب کوری وجود نداشته باشد و این هیچ تأثیری در جعل شارع ندارد؛ چون وی ناظر به واقع خارجی و آب های موجود هنگام جعل نیست. به اصطلاح قضیه جعل حکم در اینجا قضیه خارجی نیست، بلکه حقیقه است. این همان مرحله جعل است. هر وقت آب کوری پیدا شد، آن موقع این حکم مصداق پیدا می کند. این همان مرحله مجعول است.

آیا آمر با علم به انتفاء شرط، می تواند امر کند؟

- . بحوث فی علم الأصول، ج ۲، ص ۳۷۹ - ۳۸۰.
- . قانون امر اعتباری و از مشخصه های زندگی بشری است. حیوانات قوانین به معنای اعتبارات ندارند. قوانین به عنوان تشریحات، خصوصیات انسانی است. دین از این خصوصیات انسانی بهره برده است. تشریحات دینی، همان تشریحات الهی است که برای ساماندهی رفتار بشری شکل گرفته است. بنابراین تمام احکام تشریحات عقلائی را دارد. این طوری نیست که خصوصیاتش با خصوصیات تشریحات عقلائی ذاتا متفاوت باشد؛ البته مصدر تشریح فرق می کند. مصدر تشریح در تشریحات عقلائی فهم انسان و توانایی های او است و مصدر تشریح در تشریحات الهی، علم خدا - تبارک و تعالی - است. تشریحات شارع در همان فضایی شکل می گیرد که عقلا تشریحاتی دارند. به همین سبب ما در تحلیل های مان شارع را به عنوان یک متشرع عقلائی در نظر می گیریم. از همین جا است که می گوییم اگر یک تشریحی عقلائیا زمینه ندارد، شرعا هم ممکن نیست؛ چون شارع خارج از آن دایرة عقلائی کاری نمی کند. اساسا اگر قرار بود شارع خارج از این دایره کار کند، این بحث های ما معنایش را از دست می داد.
- . دقت کنید که این محال عقلی با محال عادی فرق می کند. اینکه یک کودک نمی تواند تخته سنگ را بلند کند، یک محال عادی است و با مسأله ای که ما می گوییم فرق دارد. ما گفتیم یا شرط ذاتا محال باشد یا اینکه بر فرض امر به آن استحالة ذاتی پیدا کند. اما امر به کودک که تخته سنگ را بلند کن، نه ذاتا محال است نه بر فرض امر به آن، استحالة ذاتی پیدا می کند. بله وی زورش نمی رسد که بلند کند ولی از این جهت از بحث ما خارج است. بنابراین جایی که مولا می داند شرط امر تحقق پیدا نمی کند نه از باب استحالة ذاتی یا منتهی شدن به محال ذاتی، بلکه به دلیل دیگری مثل ناتوانی عبد ایا می تواند امر کند یا نه؟ جواب می دهیم بله می تواند.
- . بحوث فی علم الأصول، ج ۲، ص ۳۸۰.
- . همان.
- . ر.ک: بحوث فی علم الأصول، ج ۲، ص ۳۸۰.